

¹And straightway in the morning the chief priests held a consultation with the elders and scribes and the whole council, and bound Jesus, and carried him away, and delivered him to Pilate.²And Pilate asked him, Art thou the King of the Jews? And he answering said unto him, Thou sayest it.³And the chief priests accused him of many things: but he answered nothing.⁴And Pilate asked him again, saying, Answerest thou nothing? behold how many things they witness against thee.⁵But Jesus yet answered nothing; so that Pilate marvelled.⁶Now at that feast he released unto them one prisoner, whomsoever they desired.⁷And there was one named Barabbas, which lay bound with them that had made insurrection with him, who had committed murder in the insurrection.⁸And the multitude crying aloud began to desire him to do as he had ever done unto them.⁹But Pilate answered them, saying, Will ye that I release unto you the King of the Jews?¹⁰For he knew that the chief priests had delivered him for envy.¹¹But the chief priests moved the people, that he should rather release Barabbas unto them.¹²And Pilate answered and said again unto them, What will ye then that I shall do unto him whom ye call the King of the Jews?¹³And they cried out again, Crucify him.¹⁴Then Pilate said unto them, Why, what evil hath he done? And they cried out the more exceedingly, Crucify him.¹⁵And so Pilate, willing to content the people, released Barabbas unto them, and delivered Jesus, when he had scourged him, to be crucified.¹⁶And the soldiers led him away into the hall,

عیسی در حضور پلاطس

¹بامدادان، بی‌درنگ رؤسای کهنه با مشایخ و کاتبان و تمام اهل شورا مشورت نمودند و عیسی را بند نهاده، بردند و به پلاطس تسلیم کردند.
²پلاطس از او پرسید: آیا تو پادشاه یهود هستی؟ او در جواب وی گفت: تو می‌گویی.³ و چون رؤسای کاهنه ادعای بسیار بر او می‌نمودند، پلاطس باز از او سؤال کرده، گفت: هیچ جواب نمی‌دهی؟ بین که چقدر بر تو شهادت می‌دهند.⁵ اما عیسی باز هیچ جواب نداد، چنانکه پلاطس متعجب شد.

حکم اعدام عیسی

⁶و در هر عید یک زندانی، هر که را می‌خواستند، بجهت ایشان آزاد می‌کرد.⁷ و برآیا نامی با شرکای فتنه او که در فتنه خونریزی کرده بودند، در حبس بود.⁸ آنگاه مردم صدا زده، شروع کردند به خواستن که برحسب عادت یا ایشان عمل نماید.⁹ پلاطس در جواب ایشان گفت: آیا می‌خواهید پادشاه یهود را برای شما آزاد کنم؟¹⁰ زیرا یافته بود که رؤسای کهنه او را از راه حسد تسلیم کرده بودند.¹¹ اما رؤسای کهنه مردم را تحریض کرده بودند که بلکه برآیا را برای ایشان رها کند.¹² پلاطس باز ایشان را در جواب گفت: پس چه می‌خواهید بکنم با آن کس که پادشاه یهودش می‌گوید؟¹³ ایشان بار دیگر فریاد کردند که: او را مصلوب کن!¹⁴ بدیشان گفت: چرا، چه بدی کرده است؟ ایشان بیشتر فریاد برآوردند که: او را مصلوب کن!¹⁵ پس پلاطس چون خواست که مردم را خشنود گرداند، برآیا را برای ایشان آزاد کرد و عیسی را تازیانه زده، تسلیم نمود تا مصلوب شود.
¹⁶آنگاه سپاهیان او را به سرایی که دارالولایه است برده، تمام فوج را فراهم آوردند¹⁷ و جامهای قرمز بر او پوشانیدند و تاجی از خار بافته، بر سرش گذاردند¹⁸ و او را سلام کردن گرفتند که: سلام، ای پادشاه یهود!¹⁹ و نی بر سر او زدند و آب دهان بر وی انداخته و زانو زده، بدو تعظیم می‌نمودند.

عیسی بر صلیب و مرگ او

²⁰و چون او را استهزا کرده بودند، لباس قرمز را از وی کنده، جامه خودش را پوشانیدند و او را بیرون بردند تا مصلوبش سازند.²¹ و راهگذری را شمعون نام،

called Praetorium; and they call together the whole band.¹⁷ And they clothed him with purple, and platted a crown of thorns, and put it about his head,¹⁸ And began to salute him, Hail, King of the Jews!¹⁹ And they smote him on the head with a reed, and did spit upon him, and bowing their knees worshipped him.²⁰ And when they had mocked him, they took off the purple from him, and put his own clothes on him, and led him out to crucify him.²¹ And they compel one Simon a Cyrenian, who passed by, coming out of the country, the father of Alexander and Rufus, to bear his cross.²² And they bring him unto the place Golgotha, which is, being interpreted, The place of a skull.²³ And they gave him to drink wine mingled with myrrh: but he received it not.²⁴ And when they had crucified him, they parted his garments, casting lots upon them, what every man should take.²⁵ And it was the third hour, and they crucified him.²⁶ And the superscription of his accusation was written over, THE KING OF THE JEWS.²⁷ And with him they crucify two thieves; the one on his right hand, and the other on his left.²⁸ And the scripture was fulfilled, which saith, And he was numbered with the transgressors.²⁹ And they that passed by railed on him, wagging their heads, and saying, Ah, thou that destroyest the temple, and buildest it in three days,³⁰ Save thyself, and come down from the cross.³¹ Likewise also the chief priests mocking said among themselves with the scribes, He saved others; himself he cannot save.³² Let Christ the King of Israel descend now from the cross, that we

از اهل قیروان که از بلوکات می‌آمد، و پدر اسکندر و رُقُس بود، مجبور ساختند که صلیب او را بردارد.²² پس او را به موضعی که جُلُتَا نام داشت، یعنی محل کاسه سر بردند²³ و شراب مخلوط به مُر به وی دادند تا بنوشد لیکن قبول نکرد.²⁴ و چون او را مصلوب کردند، لباس او را تقسیم نموده، قرعه بر آن افکندند تا هر کس چه بَرَد.²⁵ و ساعت سوم بود که او را مصلوب کردند.²⁶ و تقصیر نامه وی این نوشته شد: پادشاه یهود.²⁷ و با وی دو دزد را یکی از دست راست و دیگری از دست چپ مصلوب کردند.²⁸ پس تمام گشت آن نوشته‌های که می‌گوید: از خطاکاران محسوب گشت.²⁹ و راه‌گزاران او را دشنام داده و سر خود را جنبانیده، می‌گفتند: هان ای کسی که معبد را خراب می‌کنی و در سه روز آن را بنا می‌کنی،³⁰ از صلیب به زیر آمده، خود را برهان!³¹ و همچنین رؤسای کاهنه و کاتبان استهزاکنان با یکدیگر می‌گفتند: دیگران را نجات داد و نمی‌تواند خود را نجات دهد.³² مسیح، پادشاه اسرائیل، الآن از صلیب نزول کند تا ببینیم ایمان آوریم. و آنانی که با وی مصلوب شدند، او را دشنام می‌دادند.

³³ و چون ساعت ششم رسید، تا ساعت نهم تاریکی تمام زمین را فرو گرفت.³⁴ و در ساعت نهم، عیسی به آواز بلند ندا کرده، گفت: ایلوئی، ایلوئی، لَمَّا سَبَقْتَنِي؟ یعنی، الهی، الهی، چرا مرا واگذاردی؟³⁵ و بعضی از حاضرین چون شنیدند گفتند: الیاس را می‌خواند.³⁶ پس شخصی دوبده، افنجی را از سرکه پُر کرد و بر سر نی نهاده، بدو نوشانید و گفت: بگذارید ببینیم مگر الیاس بیاید تا او را پایین آورد؟³⁷ پس عیسی آوازی بلند برآورده، جان بداد.

³⁸ آنگاه پرده معبد از سر تا پا دوپاره شد.³⁹ و چون یوزباشی که مقابل وی ایستاده بود، دید که بدینطور صدا زده، روح را سپرد، گفت: فی‌الواقع این مرد، پسر خدا بود.⁴⁰ و زنی چند از دور نظر می‌کردند که از آن جمله مریم مجدلیه بود و مریم مادر یعقوب کوچک و مادر یوشا و سالومه،⁴¹ که هنگام بودن او در جلیل پیروی و خدمت او می‌کردند. و دیگر زنان بسیاری که به اورشلیم آمده بودند.

دفن عیسی

may see and believe. And they that were crucified with him reviled him.³³ And when the sixth hour was come, there was darkness over the whole land until the ninth hour.³⁴ And at the ninth hour Jesus cried with a loud voice, saying, Eloi, Eloi, lama sabachthani? which is, being interpreted, My God, my God, why hast thou forsaken me?³⁵ And some of them that stood by, when they heard it, said, Behold, he calleth Elias.³⁶ And one ran and filled a sponge full of vinegar, and put it on a reed, and gave him to drink, saying, Let alone; let us see whether Elias will come to take him down.³⁷ And Jesus cried with a loud voice, and gave up the ghost.³⁸ And the veil of the temple was rent in twain from the top to the bottom.³⁹ And when the centurion, which stood over against him, saw that he so cried out, and gave up the ghost, he said, Truly this man was the Son of God.⁴⁰ There were also women looking on afar off: among whom was Mary Magdalene, and Mary the mother of James the less and of Joses, and Salome;⁴¹ (Who also, when he was in Galilee, followed him, and ministered unto him;) and many other women which came up with him unto Jerusalem.⁴² And now when the even was come, because it was the preparation, that is, the day before the sabbath,⁴³ Joseph of Arimathaea, an honourable counsellor, which also waited for the kingdom of God, came, and went in boldly unto Pilate, and craved the body of Jesus.⁴⁴ And Pilate marvelled if he were already dead: and calling unto him the centurion, he asked him whether he had been any while dead.⁴⁵ And when he knew it of the

⁴² و چون شام شد، از آن جهت که روز تهیه یعنی روز قبل از سبت بود،⁴³ یوسف نامی از اهل رامه که مرد شریف از اعضای شورا و نیز منتظر ملکوت خدا بود آمد و جرأت کرده نزد پیلطس رفت و جسد عیسی را طلب نمود.⁴⁴ پیلطس تعجب کرد که بدین زودی فوت شده باشد. پس یوزباشی را طلبیده، از او پرسید که: آیا چندی، گذشته وفات نموده است؟⁴⁵ چون از یوزباشی دریافت کرد، بدن را به یوسف ارزانی داشت.⁴⁶ پس کتانی خریده، آن را از صلیب به زیر آورد و به آن کتان کفن کرده، در قبری که از سنگ تراشیده بود نهاد و سنگی بر سر قبر غلطانید.⁴⁷ و مریم مجدلیه و مریم مادر یوشا دیدند که کجا گذاشته شد.

centurion, he gave the body to Joseph.⁴⁶ And he bought fine linen, and took him down, and wrapped him in the linen, and laid him in a sepulchre which was hewn out of a rock, and rolled a stone unto the door of the sepulchre.⁴⁷ And Mary Magdalene and Mary the mother of Joses beheld where he was laid.